

سوره‌ی تین (۹۵)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در این نوبت، به خواست خدا، می‌خواهیم درباره‌ی سوره‌ی «تین» گفتگو کنیم. چند وقت پیش، در «مؤسسه‌ی ابن سینا»، در مورد سوگندهای قرآن، بحث‌هایی داشتیم، در آنجا اشاره کردم شاید، از حدود صد سوگندی که در قرآن آمده، بیشترین آن سوگند به اوقات شبانه‌روزی است، مثل: **وَالْعَصْرِ**. بسیاری از سوگندها هم به قیامت است، با اسامی مختلف. به جز اینها، راجع به موضوعات پراکنده هم قرآن قسم یاد کرده است. از جمله سوگندهایی که در آغاز همین سوره‌ی تین آمده است. **والتِّينِ وَالزَّيْتُونِ**. سوگند به انجیر و زیتون. **وَطُورِ سِينِينَ**. و طور سینا، یعنی کوه سینا. **وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ**. و این شهر امن، یعنی مکه. آنچه این سوگندها برای آن خورده شده چیست؟ **لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ**. اینکه ما انسان را در «أحسن تقویم» آفریدیم.

بسیار خوب، حال چه ارتباطی بین این قسم‌ها، این چهار سوگند، و نتیجه‌ای که از آنها گرفته می‌شود وجود دارد؟ و چرا از میان همه‌ی میوه‌ها، خدا به انجیر و زیتون سوگند خورده است؟ چه ویژگی در این دو میوه وجود دارد؟ آیا به این دلیل بوده که انجیر و زیتون در سرزمین خشک عربستان بسیار با ارزش شمرده می‌شده است؟ دیگر آنکه «طور سینین» چه ارتباطی به عربستان دارد؟ آری، «بلد امین»، یعنی شهر مکه، که ممکن بود توجه اعراب را جلب کند، ولی کوه سینا چه؟ و بعد، این قسم‌ها چه ارتباطی دارد به اینکه ما انسان را در بهترین حالت آفریده‌ایم؟ «تقویم» اشاره به استعداد بالا آمدن و رشد و کمال آدمی دارد.

چنانکه پیداست، دو سوگند اول مربوط به دنیای گیاهان است و دو تای دیگر به مناطقی در زمین: طور سینا و شهر مکه. در اینجا ذکر این نکته ضروری است که معمولاً در قرآن بین سوگندها و جواب آنها ارتباطی وجود دارد. در اینجا هم این ارتباط موجود است. یعنی با این چهار سوگند تاکید شده که خداوند، از میان همه موجودات، انسان را در وضعیت و استعداد قابل رشد بیشتری قرار داده است. «تقویم» و «قوام» و «قیام» در ماده کلمه مشترک اند. «قیام» یعنی بلند شدن و بر آمدن. یعنی در میان همه مخلوقات، انسان استعداد تحول و رشد و کمال بیشتری دارد و برای تفهیم این مطلب چهار سوگند خورده است که همه مربوط به پدیده‌های طبیعی است. دو سوگند به عالم نباتات مربوط می‌شود و دو سوگند به تاریخ.

از میان میوه‌هایی که آن موقع مردم می‌شناختند و شاید هم به‌طور کلی از میان همه میوه‌ها، انجیر و زیتون وضع کاملاً متفاوت و ممتازی دارند. حتماً می‌دانید که انجیر در کدام منطقه ایران بیشتر پرورش پیدا می‌کند؟ در قم و کاشان و یزد. یعنی مناطق کم آب و گرم و خشک. در جنوب، مثلاً در بوشهر، که آب و هوای مرطوبی دارد انجیر به عمل نمی‌آید، به جز آنها، در اصطهبانات هم انجیر کاشته می‌شود. چون این شهر هم در نواحی کوهستانی واقع شده است. شاید هفتاد درصد انجیر ایران محصول اصطهبانات باشد. به صورت دیمی هم کاشته می‌شود، یعنی بدون آبیاری. درختانش را در سینه‌ی کوه می‌کارند. کاشان و یزد و قم از مناطق کم آب ایران است و هوای گرمی دارند، اما انجیر آب زیاد نمی‌خواهد و با کمترین آب می‌تواند رشد کند. در یکی از جلسات پیش، من اشاره‌ای به زندگی‌نامه صمد بهرنگی کردم، که راجع به خودش می‌گوید که من در چه شرایطی پرورش پیدا کردم. بهرنگی، که از مردم مناطق دورافتاده ایران بود، می‌گوید: کس نشد مرا آبیاری کند، هر جا نمی‌بود به خود کشیدم، شدم درخت انجیر! می‌خواهد بگوید معلم و مربی نداشتم، شرایط مساعدی نداشتم. می‌گوید شدم درخت انجیر. درخت انجیر سمبل و نماد مقاومت در برابر شرایط سخت اقلیمی است. من بارها در قم و کاشان دیده بودم که از لای درز آجرها درخت انجیر درآمده است. در همان مختصر خاک بین آجرها، همین که قدری رطوبت به خود بگیرد سبز می‌شود. درخت انجیر هم، مثل درخت توت، پشت سر هم بار می‌دهد. این طور نیست که در سال یک بار میوه بدهد، هر از چندی این درخت به بار می‌نشیند و میوه می‌آورد.

میوه آن هم تماماً خوردنی است؛ مثل انار و امثال آن نیست که بعضی قسمت‌هایش خوردنی نباشد. پوستش و دانه‌ها و تخم‌هایش، همه خوراکی است. بسیار شیرین و خوشمزه و مأكول هم هست. جنبه‌ی دارویی هم دارد و شربتی از آن تهیه می‌کنند که برای برطرف کردن گرفتگی مزاج کودکان به کار می‌رود. یعنی هم استفاده‌ی دارویی دارد و هم غذایی. این میوه را همه دوست دارند و مصرف می‌کنند و برای هر سنی مفید است.

حضرت علی(ع) تشبیهی در نهج البلاغه دارند. می‌گویند شنیده‌ام عده‌ای می‌گویند اگر واقعاً علی با دو قرص نان خود را سیر می‌کند، فَقَدْ قَعَدَ بِهِ الصَّغْفُ. این خوراک که انرژی ندارد. با چنین خوراکی در مقابله با دشمن به او ضعف و ناتوانی دست می‌دهد، عَنْ قِتَالِ الْأَقْرَانِ وَ مُنَازَعَةِ الشُّجْعَانِ با خوردن دو قرص نان خشک که نمی‌توان با شجاعان و دلاوران به نبرد پرداخت. حضرت در پاسخ آنها می‌فرماید اینها خبر ندارند که إِنَّ الشَّجَرَةَ الْبَرِّيَّةَ درخت‌هایی که در کویر رشد می‌کند أَصْلَبُ عُوْدًا چوبشان بسیار محکم‌تر از درختان باغات است و درخت‌هایی که در کویر می‌رویند مقاوم‌ترند. وَ الرَّوَاتِعِ الْخَضِرَةِ أَرْقُ جُلُودًا^۱ درختانی که در باغ و کنار جوی آب، مثل بید، پرورش پیدا می‌کنند، پوستشان بسیار نازک و چوبشان هم سست است و راحت می‌شکند و آتششان هم کم دوام‌تر است. می‌گوید خارهای بیابان و کویر، آتش‌پرگیرانه‌تر و فروزان‌تر و پردوام‌تری دارند. اینان نمی‌دانند که مردانی چون من مانند همان گیاهانی‌اند که در شرایط سخت پرورش یافته و بالیده‌اند و بنابراین مقاوم‌شان بیشتر و آثارشان سودمندتر است.

باری، ویژگی درخت انجیر، که اسمش را درخت صادق و وفادار گذاشته‌اند، این است که گفته شد. و جالب آنکه درخت‌های میوه معمولاً اول گل می‌دهند و خود را به جلوه در می‌آورند و به نمایش می‌گذارند- که البته از این گل‌ها فقط ده تا یکی و صد تا یکی به بار می‌نشیند- ولی درخت انجیر از همان اول میوه می‌دهد؛ گلش همان میوه‌ای است که می‌آورد. به این معنی است که گفته‌اند صادق و باوفاست. و اشاره کردم که میوه‌اش هم هیچ چیز زاید و دور ریز ندارد. در طول چندین ماه هم به‌طور مرتب میوه می‌دهد؛ یعنی پس از هر بار چیدن میوه‌هایش، از نو میوه می‌آورد. در عالم نباتات، این درختی است که با حداقل مصرف از طبیعت،

۱. نهج البلاغه، نامه ۴۵.

حداکثر بهره و انرژی و فایده را می‌رساند و خود را کاملاً با شرایط سخت طبیعت سازگار می‌کند. این مثالی است برای آن که نشان دهد آدم‌ها هم در شرایط سخت می‌توانند خودشان را تغییر و با محیط تطبیق بدهند. سلول‌های مغز و بدن ما این امکان را دارند که از حداقل شرایط استفاده کنند و به رشد خود ادامه دهند.

اما درخت زیتون. این درخت مناسب شرایط بی‌آبی نیست. هرچند در بی‌آبی هم می‌تواند رشد کند، زیتون مقاومتش به گونه‌ی دیگر است. شما در ایران درخت زیتون را در کجا بیشتر دیده‌اید؟ در رودبار و منجیل. منجیل چه چیزش معروف است؟ بادش. باد منجیل در سراسر ایران معروف است. اگر از این شهر کوچک، که در کنار سد سفیدرود واقع است، گذر کرده باشید، دیده‌اید که باد چنان شدید می‌وزد که اگر یک لحظه در ماشین را باز کنید ممکن است از جا کنده شود. مسافران خطه شمال وقتی به آنجا می‌رسند به سرعت رد می‌شوند. حال، در برابر چنان بادی درختان زیتون را می‌بینید که با آنکه کاملاً خم می‌شوند و می‌خوابند ولی نمی‌شکنند. یعنی چوبشان چنان حالت ارتجاعی و انعطافی دارد که می‌تواند در برابر بادی آنقدر شدید مقاومت کند. در شمال، وقتی می‌خواهند این درخت را بکارند، چون ریشه‌اش خیلی عمیق نیست، زمین را می‌کنند و یک تخته سنگ در حفره آن می‌گذارند و نهال زیتون را روی آن قرار می‌دهند. و بعد، نهال کم کم ریشه می‌دواند و تخته سنگ را محکم چنگ می‌زند. از این جهت است که در آن بادهای سخت می‌تواند مقاومت کند و نشکند. معمولاً این درخت را در مناطق کوهستانی می‌کارند، عمدتاً در لبنان و کوهستان‌های آنجا و دامنه‌های کوه طور یا کوه سینا. لاقلاً می‌دانیم که در قدیم آنجاها کاشت می‌شده است. پس، این درخت هم در شرایط نامساعد و حداقل خاک در مناطق صخره‌ای و سنگی کوهستان، و نه در دشت‌ها و جاهایی که خاک رُس فراوان است، می‌تواند ریشه‌هایش را در لابه‌لای سنگ‌ها محکم کند و از کمترین خاک بیشترین استفاده را ببرد. اگر درخت انجیر با کمترین آب توانایی رشد دارد، زیتون با کمترین خاک می‌روید و در برابر طوفان‌ها پایدار و مقاوم می‌ماند؛ و یا اگر آن یک میوه‌اش بسیار مأكول است و هم جنبه‌ی دارویی دارد، این هم میوه‌اش یکی از بهترین و صافی‌ترین و خوش‌هضم‌ترین روغن‌ها را می‌دهد. و علاوه بر آن، مصرف صنعتی هم دارد، چون پیش از آنکه نفت و مواد سوختنی دیگر شناخته شود، روغن زیتون را برای روشن کردن چراغ‌ها

می‌سوزانند. چنان که گفتم، چوب آن هم بسیار محکم است. من زمانی با یکی از دوستانم، که اهل رشت بود، راجع به این درخت صحبت می‌کردم، می‌گفت معمولاً میخ در چوب زیتون فرو نمی‌رود. اگر بخواهند میخ در آن بکوبند، باید اول آن را با مته سوراخ کنند و بعد میخ کاری یا چفت و بست کنند. در مثبت کاری هم خیلی از چوب آن استفاده می‌شود. و چون چوب فوق‌العاده محکمی است، مجبورند به صورت کام و زبانه آنها را به هم متصل کنند. با میخ نمی‌شود روی آن کار کرد. این هم گفتنی است که این درخت تا هزار سال عمر می‌کند. درخت‌های زیتونی را دیده‌اند که هزار سال از عمرشان می‌گذشته است. می‌تواند قد خیلی بلندی هم پیدا کند و بار فراوانی هم بدهد. همان دوستم می‌گفت که بعضی از درخت‌های زیتون سالی تا دویست کیلو زیتون می‌دهند. حالا این صحبت درباره زیتون ایران است، اینجا که محصولات کشاورزی را با مواد هورمونیک تقویت می‌کنند، لابد دو هزار کیلو هم زیتون می‌دهد! نمی‌دانم.

به هر حال، این دو سوگند آغازین سوره «تین» تذکر می‌دهد که در دنیای گیاهان هم هستند آفریده‌هایی که بهترین «تقویم» را دارند؛ بر آمدن و بالیدن و رشد و کمال مثال زدنی دارند. خوب، این از این دو تا قسم.

حالا می‌آییم بر سر تاریخ. از طبیعت می‌رویم به تاریخ. طور سینا. «طور» همان کوه طور است. هر جا که این نام در قرآن آمده مراد همان کوه طوری است که موسی در آنجا مخاطب کلام الهی قرار گرفت و وحی بر او نازل شد. «طور» در لغت به معنی پیچیده و درهم است. سرزمین طور دارای کوه‌ها و دره‌های در هم پیچیده است. این منطقه کوهستانی در آن دوران هم عمدتاً در دامنه‌های درختان زیتون کاشته می‌شده. قرآن می‌گوید: «وَسَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالذُّهْنِ وَصَبْغٍ لِّلْأَكْلِينِ»^۱ در طور سینا ببینید که درختی در آن می‌روید که هم میوه‌اش خوردنی است و هم دانه روغنی می‌رویاند: تَنْبُتُ بِالذُّهْنِ. یعنی روغن زیتون از آن به دست می‌آید که خورش یا نان خورشی است برای خوردگان. «خورش» در واقع همان چاشنی غذاست، یا چیزی که با نان خورده می‌شود. خوب، در سرزمینی این اندازه ناهموار و سوزان و خشک شما ببینید، علاوه بر این درختان، چه انسان‌هایی پرورش پیدا کرده‌اند. بیشترین پیامبران بنی‌اسرائیل، از حضرت موسی و حضرت عیسی و

دیگر پیامبران، از این منطقه برخاسته‌اند. یعنی از منطقه‌ای در خاورمیانه. این سرزمین محل ظهور و بالیدن چنین بزرگانی بوده است. موسی وقتی که از مصر فرار می‌کند، به سرزمین مدین و به خانه‌ی شُعَیْب وارد می‌شود. ده سال در آنجا به شبانی می‌گذرانند، در آن شرایط سخت؛ در میان همین کوه‌ها و همین سرزمین. محل تعلیم موسی در واقع همان محل شبانی اوست. او رهبری را در آنجا آموزش می‌بیند. در آن سرزمین خشک و دور افتاده و در دل آن کوه‌ها و صخره‌های سخت. بعد هم که مبعوث به رسالت می‌شود و برمی‌گردد به مصر. سراسر زندگی او به درگیری و فشار و کشمکش می‌گذرد؛ پیش از آن، تا سال‌ها شاهد شکنجه و کشتار بنی‌اسرائیل بود و پس از رسالت هم تا آخر عمر در دل سختی‌ها به سر می‌برده است. اما ببینید که سرزمینی که زندگی در آن با چنان سختی‌ها و دشواری‌ها می‌گذشت چنین انسان شایسته و برومندی را پرورش داد و او در چنان شرایط دشواری رشد کرد. و به دنبال رسالت او ده‌ها و بلکه صدها پیامبر از آن سرزمین برخاستند. در بستر تاریخی بنی‌اسرائیل، امثال یوسف و یعقوب و بزرگان دیگر همه محصول همان شرایط‌اند. موسی و عیسی مثلاً در کناره‌های دریای مدیترانه یا کالیفرنیا یا نمی‌دانم فلوریدا و جاهای دیگر زندگی نمی‌کرده‌اند تا بگوییم که امکانات باید باشد تا آدم‌ها رشد کنند. نه، این هیچ دلیل نمی‌شود. از مناطق محروم جهان بود که پیامبران بزرگ برخاستند؛ همه هم درگیر سختی‌ها و مشکلات، هم در سرزمینشان و هم در تاریخ زندگی خودشان.

اما چهارمین قسم: **و هذا البلد الامین**. سوگند به این شهر که در آن امنیت برقرار شده است. شهر مکه را حضرت ابراهیم زمانی بنا کرد که هیچ چیز در آنجا نبود. بعدها هم که قبایلی در آنجا پیدا شدند، همه پیوسته با هم جنگ و ستیز داشتند. یعنی در طول چند هزار سال، این سرزمین عرصه‌ی درگیری و پیکار میان حق و باطل و شرک و توحید بوده است. ابراهیم آنجا را بنا کرد و فرزندش اسماعیل و فرزندان اسماعیل در نسل‌های بعد اداره‌کننده‌ی آن خانه شدند. بدین ترتیب در مکه، در برابر پایگاه‌های بت‌پرستی و شرک، پایگاه و کانونی توحیدی پدید آمد.

در طول تاریخ این تضاد همواره در مکه وجود داشته است برخلاف خیلی جاهای دیگر دنیا که مردمش اتفاق و اتحاد داشتند. چنانکه پیشتر عرض کردم، پیامبر، پس از بعثت، در طول ۲۳ سال به‌طور متوسط، هر چهل روز یک بار ناگزیر از

دفاع بودند و به جنگ کشیده می‌شدند. سراسر زندگی پیامبر، چه آن سیزده سالی که در مکه به سر می‌بردند و چه بعد از آن، توأم با فشار و شکنجه و آزار و تبعید گذشت. اول که فرار دسته‌جمعی تدریجی از مکه پیش آمد، و بعد هم، در ده سال مدینه، مخالفان رها نکردند و از چپ و راست توطئه بود و دسیسه و حمله بر ضد پیامبر و مسلمان‌ها. پس، در همان سرزمین خشک و لم یزرع که در آن نه خاکی هست و نه آبی و هوایی غیرقابل تحمل دارد، چنان انسان‌های بزرگواری ظهور کردند. پس، این دو مثال نشان می‌دهد که با حداقل امکانات، تا چه حد راندمان کار می‌تواند بالا باشد. در تاریخ ببینید که از کدام سرزمین‌ها چه مردانی برخاستند.

حالا نتیجه‌ای که گرفته می‌شود چیست؟ یعنی قسم‌ها برای چه پیامی یاد شده؟ لَقَدْ هَرَّ آيَةً حَتْمًا. خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ. ما انسان را آفریدیم. چه گونه؟ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ. در «أحسن» یعنی زیباترین و بهترین و نیکوترین «تقویم». «تقویم» باب تفعیل «قَوْم» است. یعنی حالت رشد، کمال، بالا آمدن. چنانکه از آن خاک و آب چنان نباتاتی بر آمده و رشد کرده است، در آن سرزمین خشک و سخت کوهستانی نیز چنین انسان‌هایی بالیده‌اند. با این مثال‌ها و شواهدی که در طبیعت است می‌بینید که خشک‌ترین زمین‌ها بهترین میوه‌ها را به بار آورده است، این توجه حاصل می‌شود که انسان هم، چون در بهترین استعداد قیام آفریده شده، می‌تواند در دشوارترین شرایط ببالد و خود را به عالی‌ترین درجات برساند. خداوند این استعداد را در سرشت انسان نهاده، چون از روح خود در او دمیده است: وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي.^۱ پس انسان‌ها، به سبب استعداد کسب صفات خدایی و اختیار و اراده و آزادی که دارند، می‌توانند تعالی پیدا کنند. این استعداد را هیچ موجود دیگری ندارد. این اختیار را خداوند به هیچ موجود دیگری نداده است. البته قرآن گفته است که آن را به همه آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کرده، ولی هیچ موجودی توانایی فیزیولوژیک و ذاتی قبول اراده و اختیار را نداشته است: إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ^۲ این امانت را ما به همه عرضه کردیم، از زمین و کوه و آسمان، ولی آنها نتوانستند بار این امانت را بکشند، تنها انسان توانایی قبول چنین امانتی را داشت. از نظر نیروی فکری و مغزی و رشد و پیچیدگی سلول‌های وجودی‌اش، یا هر چه اسمش را بگذارید.

۱. حجر (۱۵) / ۲۹.

۲. احزاب (۳۳) / ۷۲.

حال، انسانی که با چنین استعدادی آفریده شده و عالی‌ترین امکان رشد را دارد، با او چه کرده‌ایم؟ **ثُمَّ**، سپس نه بلافاصله. **ثُمَّ** یعنی در طول زمان، یعنی به تدریج. **رَدَدْنَا** باز گردانیدیم و رد کردیمش. به کجا؟ **أَسْفَلَ سَافِلِينَ**. به «أسفل سافلین». «أسفل» یعنی پایین‌ترین و «سافلین» یعنی آنها که پایین‌ترین پایین‌ترین‌ها هستند.

خوب، ممکن است این سؤال پیش بیاید که یعنی چه؟ خدا کامل‌ترین موجود را آفریده و بعد پرتابش کرده به أسفل سافلین! آیا واقعاً ما به أسفل سافلین پرتاب شده‌ایم؟ اینکه با عقل جور در نمی‌آید.

فرض کنید هنرمندی مجسمه‌ای بسازد بسیار زیبا یا تابلویی بکشد بی‌نظیر، بعد این اثر را، به جای آنکه پیش چشم همه در بهترین جا قرار دهد، به گوشه‌ی خرابه‌ای پرتاب کند. انسان به مثابه عالی‌ترین **صُنْع** خدا قاعدتاً باید بهترین جایگاه را داشته باشد، نه آنکه به أسفل سافلین افکنده شود. منظور چیست؟

«رَدَدْنَا»، «رَدَّ» مقابل «رجوع» است: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**^۱. ما به سوی خداوند در حال بازگشتیم. «رَجَعْتُ» ما به سوی خداست یعنی از مرحله‌ی نقص و ناتوانی و نارسایی‌مان به سوی خدا رشد و کمال پیدا می‌کنیم. معمولاً رجوع هر چیزی به چیزی و جایی متناسب با آن است. پس، رجعت و بازگشت ما به سوی او یک حرکت رو به بالا است. ولی «رَدَّ» ضد رجوع است. یعنی برعکس است و از مقام بالا رو به سوی پایین و نشیب رفتن است. یعنی از اوج به حضيض. یادم است چند سال پیش، در بحث همین سوره، تمثیلی خدمتتان عرض کردم راجع به هواپیماهای اسباب بازی که موتوری دارند و آنها را با ریموت کنترل پرواز می‌دهند. این هواپیما را از جای بلندی رها می‌کنند، تا پرواز کند. ولی اگر موتورش روشن نشود سقوط می‌کند. سقوطش هم سرعت تصاعدی دارد و مدام بیشتر می‌شود و طبق قانون جاذبه، هر چه به زمین نزدیک‌تر می‌شود شتاب بیشتر می‌گیرد، تا آنکه به زمین بخورد و متلاشی گردد. اما، چنانکه گفتم، روشن شدن موتورش می‌تواند از سقوطش جلوگیری کند. حالا ما هم مثل همان هواپیما ساخته شده‌ایم، با عالی‌ترین و مجهزترین موتوری که می‌تواند سرعت بگیرد و بالا برود. این موتور در درون ماست. ما را هم از آن بلندای بهشت و مقام رفیع انسانی‌مان رها کرده‌اند. به کجا؟ به سوی أسفل سافلین؛ اما نه برای زمین خوردن. برای آنکه به پرواز درآییم و اوج

بگیریم، البته اگر موتورمان را روشن کنیم. در این وسط هم جایی نیست که بمانیم، زیرا با شتاب هر چه سریع‌تر و با سرعت تصاعدی سقوط خواهیم کرد. اما آیا می‌توان سقوط نکرد؟ آری، با یک استثناء: **إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ**. فراموش نکنیم که این هواپیما دو موتور دارد: یکی موتور ایمان، دیگری موتور عمل صالح. پس، موتور ما همان آمادگی و استعداد وجودی ماست که در ما تعبیه شده است. می‌گویید من تو را در بهترین استعداد بالا آمدن و قیام ساخته‌ام، ولی خودت باید این استعداد را از قوه به فعل برسانی. این آمادگی بالقوه و ذاتی است، استعداد بالا آمدن و تعالی در تو هست، اما باید این استعداد را در خود پرورانی و کمال ببخشی. اگر این دو موتور ایمان و عمل صالح را روشن نکنی، تا هستی همچنان در حال سقوطی.

حال می‌توان پرسید که چرا خدا باید ما را به سقوط و هبوط بسپارد و چرا ما را در همان بهشت باقی نگذاشت؟ خوب، ما که اول در بهشت بودیم، ولی آن بهشت محصول عمل ما نبود. خدا ما را با استعداد بهشتی شدن آفریده است. فرموده خودت باید بهشتی شوی، که بهشت از خود تو پدید می‌آید: **وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ**^۱. می‌گویید این بهشت میراث خودتان است، میراث عملتان است. رایگان نیست که هر کسی خواست به او داده شود. خدا به ما این توفیق و امکان را داده و گفته که به تو انسان استعدادی می‌دهم که بالا بروی و صعود بکنی. اگر استعدادت را به کار انداختی، به یقین به آن می‌رسی. آن وقت خودت رسیده‌ای و با تلاش خودت بهشتی شده‌ای. یعنی درونت مبدل به بهشت شده. بهشت را تو باید در خودت ایجاد کنی. بهشت با عمل تو ساخته می‌شود. پیش از این، در سابقه آفرینش، به صورتی مانند سناریو آن را به تو نشان دادیم که این است مرتبه و جایگاه تو؛ حالا خودت باید آن را در خود بیابی. ما همه در درونمان این استعداد نهاده شده است؛ همان‌طور که مثلاً در دل آن تخم انجیر یا زیتون ژن رشد و تکامل نهاده شده است و البته به هدایت الهی، نه به اراده و اختیار خود، بالا آمده و کمال پیدا کرده است، ولی نایل شدن انسان به کمال به اراده و آزادی او واگذاشته شده است.

فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ. این انسان‌هایی که موتورشان را روشن کرده‌اند و بالا می‌روند، یعنی با ایمان و عمل صالح، به کجا می‌رسند؟ مقصد بی‌پایان است. «آجر»

یعنی نتیجه و پاداش. «ممنون» از «مَن» می‌آید به معنی قطع کردن. یعنی «غیر ممنون» و این پاداش لاینقطع است. چیزی نیست که بگوییم تا جایی است و حدی دارد. اجر بی‌اندازه است، اما برحسب اینکه تو چه قدر اوج بگیری. این آسمان تا بی‌نهایت است، اما تو تا کجا می‌خواهی و می‌توانی بروی، پس اجر تو به تناسب صعود تو است.

فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالذِّينِ. با همه این احوال، تو چگونه ممکن است دین را تکذیب کنی؟ ممکن است تصور شود مراد از «دین» مثلاً دین اسلام یا به‌طور کلی اعتقاد به خداست. اما اینجا از «دین» باید معنی لغوی‌اش را مراد گرفت. قبلاً گفته‌ایم که اصل معنای «دین» جزا و پاداش و در واقع نتیجه‌ی عمل است. در سوره‌ی «ماعون» خواندیم که أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالذِّينِ.^۱ آیا ندیدی آنهایی را که «دین» را تکذیب می‌کنند؟ در اینجا نمی‌خواهد بگوید که اینها در وجود خدا یا قیامت یا نبوت شک و تردید و انکار دارند، بلکه می‌گوید: فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ. وَلَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ.^۲ تکذیب اینها همین است که یتیم را از خودشان می‌رانند، به گرسنگان نمی‌رسند. گوئی قبول ندارند آینده‌شان و آخرتشان با این اعمال ساخته می‌شود. می‌گوید چنین کسی دارد عملاً دین را تکذیب می‌کند. پس، دین یعنی «جزا». تو چه‌طوری می‌خواهی به بهشت بروی؟ مجانی که نمی‌شود. اگر به یتیم رسیدی، اگر به درماندگان و گرسنگان رسیدی و اگر ... آن‌گاه دنبالش می‌گویی این «دین» تو است؛ یعنی جزای تو است یعنی هر کس نمره‌ی خودش را می‌گیرد. هر تلاشی بکنیم نتیجه‌ی آن را خواهیم دید و عمل ماست که پاداش ماست. این می‌شود دین. معنای «دین» یعنی همین. البته دین در موارد دیگری هم به کار رفته است؛ مثل یوم الدِّين که نام دیگر قیامت است؛ یعنی روزی که هر کس کارنامه‌اش را به دستش می‌دهند و نتیجه‌ی عملش را می‌بیند.

پس بین، تو که چنین موتوری در درونت هست، درچه کاری؟ می‌خواهی خودت را رها کنی و در جاذبه‌ی سقوط بیفتی؟ جاذبه‌ی سقوط یعنی همین هوا و هوس‌هایی شیطانی و هوای نفس. تعبیری است از حضرت علی که می‌فرماید: إِنَّ الْجِنَّةَ حُفَّتْ بِالْمَكَارِهِ بِهشت کادوییچی شده در سختی‌ها یعنی بهشت را در ازای کارهایی که ما از آنها خوشمان بیاید به ما نمی‌دهند. خدا به ما فرمان می‌دهد که مثلاً

۱. ماعون(۱۰۷) / ۱. ۲. ماعون(۱۰۷) / ۲ و ۳.

به نیازمندان قرض بده، نامالیقات را تحمل کن، انتقام نگیر، جانت را در راه حق فدا کن؛ خوب، اینها همه‌اش سخت است. می‌فرماید بهشت مثل هدیه‌ای است که چندین بار آن را بسته‌بندی و کادوپچی کرده باشند، که باز کردن و در آوردنش دشوار است. اما دوزخ برعکس است، **إِنَّ النَّارَ حَقَّتْ بِالشَّهَوَاتِ**. اما بسته‌بندی و کادوپچ دوزخ تمایلات نفسانی ما و امور خوشایند ماست. یعنی لذات دنیایی. پس، طبیعی است که آدم سختی روشن کردن موتور را بر خود هموار نکند، چون باید به خودش فشار بیاورد که سربالا حرکت کند. می‌گوید آن استعداد در تو هست که از همه‌ی موجودات، مقام بالاتر پیدا کنی، ولی باید زحمت بکشی. حال، چطور ممکن است دین را تکذیب کنی؟ آیا می‌توانی آن استعداد را و پرورش آن و نیل به کمال را تکذیب کنی؟ آیا می‌توانی چشم بر توانایی تکامل، که با انجیر و زیتون مثال آن را برایت آوردم، ببندی؟ این قابل تکذیب نیست. چه چیز باعث می‌شود که تو نتیجه‌ی عملت را نادیده بگیری؟

وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ^۱ خداوند آسمان‌ها و زمین را برای چه خلق کرده؟ **وَلِيَجْزِيَ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ**^۲. برای آنکه هر انسانی به مقدار سعی و تلاشش نتیجه به دست آورد. یعنی جهان در برابر ما رام و تسلیم است تا ما چه‌گونه آن را تصاحب و تسخیر کنیم.

أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ. آیا خداوند احکم الحاکمین نیست؟ «حکم» خداوند یعنی همان نظامات و قوانینی که برنهاده است. و یکی از آنها همین «دین» است که هر کسی سرانجام روزی نمره‌ی در خور کار و کارنامه‌اش را خواهد گرفت. حکم خدا همین است؛ قوانین و نظاماتی است که او در جهان نافذ و ساری و جاری کرده است.

این توضیحاتی کلی بود درباره‌ی این سوره. سه آیه، و فقط سه آیه، در قرآن است که در آنها کلمه‌ی «انسان» و کلمه «فی» با هم آمده. یکی همین آیه: **لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ**، دومی آیه ۲ سوره‌ی «عصر»: **إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ**^۳ و سومی هم آیه ۴ سوره «بلد»: **لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ**^۴. در این سه آیه، یک حقیقت بیان شده است. این سه آیه را با هم می‌شود خوب فهمید. در این سوره می‌گویند ما انسان را در بالاترین و نیکوترین استعداد رشد و کمال آفریدیم؛ در سوره‌ی «بلد» هم

۱. جائیه (۴۵) / ۲۲. ۲. جائیه (۴۵) / ۲۲. ۳. عصر (۱۰۳) / ۲. ۴. بلد (۹۰) / ۴.

سوگند می‌خورد که انسان را در سختی آفریده‌ایم. «کَبَد» یعنی سختی. و سوگند خورده **بِهَذَا الْبَلَدِ**. به این شهر و شهرهایی که دوران سختی داشته‌اند، و اینکه انسان در سختی‌هاست که رشد می‌کند و تعالی می‌یابد. پس، اول آنکه تو بالاترین استعدادها را در خود نهفته داری. دوم اینکه این استعداد با تن آسائی و راحت و رفاه بارور و بالنده و شکوفا نمی‌شود، بلکه در سختی‌ها می‌پرورد.

و سرانجام: **وَالْعَصْرُ. إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ**. سوگند به زمان، که انسان در حال زیان دیدن است و بلکه در متن زیان است. چرا؟ برای آنکه موتور درون را روشن نمی‌کند و نمی‌خواهد تن به سختی بدهد. همان‌طور که آدم به محصلی که بسیار تیزهوش و با استعداد است می‌گوید که تو با این استعداد و موهبت خدادادها می‌توانی مدرج علمی و دانشگاهی را طی کنی و در علم به مرتبه‌ای برسی و به اختراع و اکتشاف پردازی و در ردیف بزرگ‌ترین شخصیت‌های علمی قرار بگیری؛ ولی البته نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود و همه‌ی اینها مشروط به این است که زحمت بکشی و تلاش کنی و این راه سربالا و ناهموار را طی کنی. به همین محصل، وقتی که هیچ کار نمی‌کند و استعدادش را هدر می‌دهد، گفته می‌شود که تو داری می‌بازی و عمرت را تلف می‌کنی و عاقبت هم از این بابت زیان بزرگی خواهی دید.

این سه سوره به انسان یادآوری می‌کند که رشد و تعالی او در گرو همت و زحمت و تلاش خود اوست. در هر سه آیه هم استثناء می‌آورد که **الَّذِينَ**. ولی در سوره‌ی «عصر» دو چیز هم به آن دو اضافه کرده و در واقع هواپیمای وجود آدمی چهار موتور شده است: **وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ**. یعنی نه تنها شخص تو باید بالا بروی، بلکه دیگران را هم باید با خود بالا بکشی. پس دیگران را توصیه کن به حق و صبر و مقاومت. به آنها سفارش کن که مقاومت کنند و سقوط نکنند؛ تلاش کنند تا بالا بیایند. حق را به آنها نشان بده و به آنها بگو که از سقوط بپرهیزند. این در واقع آن جنبه اجتماعی و مسئولیت انسان‌ها در برابر یکدیگر است که خاطر نشان می‌کند. پس، این سه سوره سه شأن یک حقیقت واحد را نشان می‌دهد و تأکید می‌کند که یگانه راه نجات ایمان و عمل صالح است. این دو است که استعدادهای ما را به فعلیت در می‌آورد. و البته و صد البته هر دوی آنها دشوار است. همه ما در متن خسران قرار داریم، مگر آنکه بتوانیم در ازای لحظاتی که می‌گذرد و از دست

شرحی بر سوره تین: (۹۶) _____ ۱۳

می‌دهیم چیزی به دست بیاوریم. ان شاء الله که خداوند به همه‌ی شما توفیق دهد که استعدادهای بالقوه‌ی خدایی وجودتان را هر چه بیشتر بتوانید بارور و بالنده کنید و خداوند عاقبت همه‌مان را ختم به خیر فرماید. صدق الله العلی العظیم.